

دنیای رنگ و بو بند؟

باد برگردان

بودن آرزوهای دریا را

دختر کنک، به اناختم می آورد

روح پرافتم را

به پهنای لورایم دریا

با عینک سبکیال پرواز می دهد

برادری سید صبح می نسیم

دانشه از بیم و فساد  
و انگاه در سگوه تنهایی

فرو می روم

به زلفای صیقل آرزوهای

آنجا که ما پیمان می قرار

با سگال آبی آستان

عاشقانه می رقصند

بر می آیم

بر می آیم

تا دوری می نماند

فرستد؟

دست؟

مکرواز

در دنیای روشن رنگ او بند ...

آه! اگر آرزو نبود

انسان با غم می کرد

زاد

لندن اکتبر ۱۹۹۵